

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

**عقیده - عقیده و اعجاز - درس (29-36) ارکان تکلیف: اختیار -2- انسان مجبور و مختار -2- اگر انسان مجبور باشد پاداش و مجازات بیهوده است**

سپاس خداوند جهانیان را و درود و سلام بر سیدنا محمد راستین وعدهی امانت دار. بار خدایا ما را از تاریکی‌های نادانی و توهم به سوی نور معرف و دانش و از لجنزارهای شهوات به بهشت برین بیرون ببر.

### مقدمه:

با درس بیست و نهم از دروس عقیده و اعجاز در خدمت شما هستیم و همچنان به ارکان تکلیف: هستی، عقل، فطرت، شهوت و اختیار می‌پردازیم.

### 1 – اختیار عمل را ارزش می‌بخشد:

در جلسه‌ی پیشین سخن از اختیار بود و به لطف خداوند بزرگ برایتان بیان نمودم که چگونه اختیار به عمل ارزش می‌بخشد، بنابراین ارزش عمل این است که آن را با اختیار انجام دهید؛ زیرا خداوند بزرگ می‌خواهد ارتباط میان او و بندگانش ارتباط محبت آمیز و دوستانه باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (96)﴾

﴿ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد﴾

(سوره مریم)

یعنی دوستی او و آنان و محبت میانشان. و اگر خداوند ما را مجبور به اطاعت می‌کرد پاداش بیهوده می‌شد و اگر ما را مجبور به گناه می‌کرد مجازات بیهوده بود بنابراین ارزش عمل به این است که آن را مختار انجام دهید.

### 2 – انسان از جنبه‌های مختلفی مجبور است:

همچنین بیان نمودم که شما در برخی از مسائل مختار نیستید بلکه مجبور هستید و این موارد را برشمردم: در زن یا مرد بودن اختیار با شما نیست یا در انتخاب پدر و مادر، انتخاب زادگاه، زمان تولد، در ویژگی‌ها، توانایی‌ها، استعدادها و قیافه‌ی خود اختیار با شما نیست. اما علمای بزرگ اتفاق بر این دارند که دلیل عدم اختیار و اراده در این موارد فقط بر اساس حکمتی برای شمامست و یکی از علمای بزرگ این نظر را را این گونه تعبیر نموده است: « بدیع تر و خلاقانه تر از آن چه بود، ممکن نبود» و وقتی می‌خواست منظور خود را شرح دهد گفت: «بہتر از آنچه داده شده ام برایم

وجود نداشته است.»

روز قیامت وقتی پرده از رازها برداشته شود و حکمت برایتان مشخص شود می‌گویید: سپاس خداوند جهانیان را:

﴿وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

﴿و پایان نیایش آنان این است که ستایش ویژه پروردگار جهانیان است﴾

(سوره یونس: 10)

اما آنچه جالب توجه است این است که پیامبر علیه الصلاة والسلام یاران خود را به گونه ای تربیت نمود که یکی از آنان را بر آن داشت که بگوید: «به خدا سوگند اگر پرده برداشته شود یقین من بیشتر نمی‌شود»، یقین من به حکمت خداوند و رحمت و عدالت او در پیش از پرده برداری مانند پس از آن است. این درجه‌ی والای ایمان است و



خشنودی به ناخوشی های قضا و قدر بالاترین درجه‌ی یقین است و یکی را بر آن داشت که بگوید: «به خدا اگر بدانم که فردا می‌میرم هرگز به فکر انجام اعمال بیشتر نیستم.» این ایمان والا و اعتقاد درست است.

ما نیاز فراوانی به درستی و صحت عقیده داریم.

پس شما مختار هستید و اختیار شما به عمل شما ارزش می‌بخشد. شما در انجام تکلیف خودتان مختار هستید. مکلف شده اید که راست بگویید. شما در راستگویی یا عدم راستگویی مختارید. به امانت داری فرمان داده شده اید و مختارید که امانت دار باشید یا نباشید. شما مکلف به نماز شده اید و در نماز خواندن یا نخواندن مختارید. روزه بر شما تکلیف شده و شما در روزه گرفتن یا نگرفتن مختار هستید. شما در انجام تکالیف خود مختار هستید. ارزش تکلیف به این است که شما در انجام آن اختیار دارید. و هر کاری که شما در انجام آن مختار باشید ارزش والایی دارد؛ زیرا می‌توانید آن را انجام ندهید.

### 3- در صورت اجبار پاداش و جزا بیهوده و بی معناست:

و در جلسه‌ی پیشین تاکید نمودم که به محض اجبار پاداش و مجازات نمودن بی معنا می‌شود. بهشت و دوزخ بی معنا می‌شود. تکلیف از بین می‌رود و امانت نیز معنایی ندارد. وقتی تصور کنید که

خداوند شما را در کارهایتان مجبور نموده همه چیز در دین بی معنا می‌شود. و این عقیده‌ی جبریه است. عقیده‌ی ای فاسد که انسان را از حرکت باز می‌دارد. با توجه به گفته‌های سلف صالح برایتان بیان نمودم که چگونه نابغهی اسلام و خلیفه‌ی هدایت یافته، شرابخواری را نزد او آوردند گفت: « بر او حد جاری کنید. گفت: امیرالمومنین به خدا، خداوند این کار برایم در تقدیر نگاشته شده است. گفت: دوباره بر او حد جاری کنید: یک بار به دلیل نوشیدن شراب و باری دیگر برای دروغ بستن بر خداوند بزرگ. گفت: وای بر تو ای مرد قضای الهی تو را هرگز از اختیار به اجبار نخواهد کشاند».

**4 – نسبت دادن اشتباهات به قضا و قدر و شانه خالی کردن از مسئولیت:**

سپس بیان نمودم که انسان به شانه خالی کردن از مسئولیت تمایل دارد بنابراین تمام گناهان و کوتاهی‌های عمدی و غیر عمدی خود را به قضا و قدر نسبت می‌دهد. به شما می‌گوید: خداوند مرا بدبخت آفریده است. شما خودتان با اختیار خودتان را بدبخت کرده‌اید. می‌گوید: خداوند بزرگ آنچه می‌خواستم به من نداد و نخواست مرا هدایت کند. پناه بر خدا. خداوند بزرگ می‌فرماید:

**﴿ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴾**  
**﴿ هَمَانَا هِدَايَتٍ بِر مَاسْتِ ﴾**

(سوره لیل)

خداوند بزرگ به من الهام ننموده که نماز بخوانم. این سخنان کاملاً بیهوده و باطل است. هدایت را برایم مقدر ننموده است. نخواست من نماز بخوانم. مرا هدایت نکرده است. این فرار از حقیقت است. مبادا، مبادا و مبادا که گناهان خود را به قضا و قدر نسبت دهید.

**هر چیزی با اراده‌ی خداوند و بنا به حکمت و خیر اتفاق می‌افتد:**



شر مطلق در هستی وجود ندارد

و نیز بیان روشن کردم که ایمان به قضا و قدر رفع مسئولیت نمی‌کند به این دلیل که خداوند بزرگ می‌گوید:

**﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ ﴾**

﴿ در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند دسته‌ای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور

**مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است ﴾**

(سوره نور: 11)

چرا مصلحت بوده است؟ زیرا تمام اتفاقاتی که می‌افتد را خداوند اراده کرده است و هر چیزی را که خداوند اراده نموده اتفاق می‌افتد و اراده‌ی خداوند به حکمت مطلق و حکمت مطلق به خیر مطلق وابسته است. سزاوار خدایی خداوند نیست که چیزی بر خلاف اراده اش در ملک او اتفاق افتد. مقبول و منطقی نیست که چیزی بر خلاف اراده اش در فرمانروایی اش اتفاق افتد. هر چه واقع می‌شود اراده و خواست او است یعنی او آن را مجاز دانسته است و اراده‌ی او واقع شده است اما این اراده به حکمت مطلق و حکمت مطلق به خیر مطلق ارتباط دارد. بنابراین باید همه بر این باور باشیم که شر مطلق در هستی وجود ندارد و شر مطلق یعنی شر برای شر و این با وجود الله در تناقض است اما آنچه سزاوار کمال الهی است این است که خداوند شر نسبی را برای مطلق خیر به کار می‌برد و دلیل آن این است:

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُهْلِكُ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ ﴾

﴿ بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست ﴾

(سوره آل عمران: 26)

نگفته است: و بدی، دادن ملک و فرمانروایی و گرفتن آن خیر است و بزرگی و تحقیر نیز خیر است:

﴿ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُهْلِكُ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾

﴿ هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی ﴾

اشتباه در عقیده برابر است با تباهی عمل و بدبختی:

باری دیگر: مهمترین چیز در اسلام عقیده است و اگر عقیده درست بود عمل درست است و اگر عمل انسان درست باشد انسان به سلامتی و خوشبختی دست می‌یابد و به این



اگر عقیده درست باشد عمل درست می‌شود

دلیل مهمترین مساله در اسلام عقیده است که اگر فاسد شود عمل نیز فاسد می‌شود و اگر عمل تباہ شود انسان بدبخت شده و نابود می‌گردد بنابراین شاید نیم اشتباهی در عقیده به اندازه‌ی یک اشتباه در ترازو باشد و اشتباه در ترازو درست نمی‌شود. بنابراین یکی از کفه‌های ترازو صد گرم از دیگری بیشتر است و اگر این ترازو را به کار ببرید هزار بار هم به کار برده شود باز هم وزن نادرست خواهد بود و این اشتباه و نقص در اصل ترازو است و این عیب که در اصل آن است درست شدنی نیست درحالی که در وزن تکرار شدنی نیست. اشتباه در مفردات تکلیف هزار بار بهتر از اشتباه در عقیده است و ناگزیر باید حساب‌ها را واریسی کرد و باید عقیده را دقیق بررسی نمود و هر چه اشتباه بود از آن دوری گزید.

برادران، اگر دلیل نبود هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت و این علم، دین است و بنگرید که دین خود را از چه کسی می‌گیرید.

**(( ابن عمر، دینک دینک، إنه لحمک ودمک، خذ عن الذین استقاموا، ولا تأخذ عن الذین مالوا ))**  
**(( ابن عمر، دین تو دین تو است، گوشت و خون تو است. از کسانی بیاموز که پایداری کرده اند و از منحرفان دین نیاموز ))**

[ کنز العمال از ابن عمر ]

## دلیل مختار بودن انسان:

پیش از هر چیزی دلیل اختیار انسان چیست؟  
برای روشن تر شدن مطلب: دلایل قرآنی وجود دارد و از سنت پیامبر و از گفتارهای سلف صالح نیز مواردی وجود دارد و از این گذشته دلایل واقعی نیز وجود دارد.

### 1 - دلیل منطقی حقیقی:

وجود امر و نهی در قرآن کریم:



این مثال را برایتان یادآوری می‌کنم: اگر پهنای شانه‌ی انسان را اندازه گیری کنیم. تقریباً شصت و سه و نیم سانتیمتر می‌شود. سپس دو دیوار می‌سازیم که فاصله‌ی آنها شصت و سه و نیم سانتیمتر است. اگر این انسان از میان این دو دیوار بگذرد. اکنون

ارکان تکلیف: اختیار -2- انسان مجبور و مختار -2-

دقت کنید: اگر به او بگوییم: از راست برو. آیا این سخن معنا می‌دهد؟ آیا می‌توان این را عملی کرد؟ اگر به او بگوییم: به سمت چپ برو. آیا معنایی دارد؟ آیا می‌تواند انجام دهد؟ آیا فکر می‌کنید در قرآن سخنی بی معنا باشد؟ اگر بنا به باور نادانان جاهل انسان در کارها و اعمال کاملاً مجبور باشد، وجود امر و نهی در قرآن کریم بیهوده است یعنی اگر انسان مجبور باشد، امر و نهی معنایی ندارد و این دلیل یک دلیل حقیقی است یعنی دلیلی عقلی و منطقی. تا زمانی که امر باشد اختیار وجود دارد و تا زمانی که نهی باشد اختیار وجود دارد.

یک انسان زندانی است و درب سلول بسته است. می‌گوییم: شب دیر نیایی. این چه سخنی است؟ این سخن به هیچ وجه معنایی ندارد. تا زمانی که در قرآن او امر الهی باشد:

**﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفْعًا مِنَ اللَّيْلِ (114)﴾**

**﴿ و در دو طرف روز [=اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار ﴾**

(سوره هود)

**﴿ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴾**

**﴿ نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و [نیز] نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره**

**[مقرون با] حضور [فرشتگان] است ﴾**

(سوره اسراء: 78)

یک امر دیگر:

**﴿ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾**

**﴿ و به مال یتیم جز به نحوی [هر چه نیکوتر] نزدیک مشوید ﴾**

(سوره انعام: 152)

قرآن پر از امر و نهی است و اگر مختار نبودید و مجبور بودید تمام این امر و نهی‌ها بی معنی می‌شد و به گونه ای برداشت می‌کردید که قرآن مجموعه ای از سخنان کلا بی معنا است.

و اولین مطلب در این دیدار پاک ان شاء الله فقط پرداختن به مسأله‌ی وجود امر و نهی در قرآن و سنت است که می‌گوید شما مختارید و این یک حقیقت است.

حقیقت دوم این است که آیات روشن قرآن قطعی الدلاله است:

آیه اول:

﴿ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (29) ﴾  
﴿ پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند﴾

(سوره کهف)

آیه دوم:

﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (3) ﴾  
﴿ ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس﴾

(سوره انسان)

آیه سوم:

﴿ وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (148) ﴾  
﴿ و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می گرداند پس در کارهای نیک  
بر یکدیگر پیشی گیرید﴾

(سوره بقره)

ضمیر (هو) به چه کسی بر می گردد؟ اگر فکر می کنید به لفظ جلاله بر می گردد به شما می گویم:  
پس چرا خداوند بزرگ پس از آن می فرماید:

﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ﴾

﴿ پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید﴾

آیا عاقلانه است که در صندلی عقب ماشین بنشینید و به شما بگوییم: به سمت راست بران، فرمان در دست شما نیست. تا زمانی که امر خطاب به شما باشد:

﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ﴾

﴿ پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید﴾

به این معنا که فرمان در دست شماست اما آیه یک اصل در اختیار دار بودن شما است.

آیه سوم:

آیه ای که قطعی بیان می کند شما اختیار دارید این فرموده الله بزرگ است:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا (148) ﴾

﴿ کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم ﴾

(سوره انعام)

آیا این کلمات را دیده اید؟ بیشتر سخنان عوام براساس این آیه گفته می شود که خداوند هدایت را قسمت او ننموده است. نخواستند که او نماز بخواند، خداوند هنوز او را هدایت نفرموده یا هدایت نکرده است:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافُوا بِأَسْنَائِهِمْ فُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (148) ﴾

﴿ کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی کردیم کسانی هم که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گوئید ﴾

(سورة الأنعام)

و این یک گمان و پندار است که گمان کنید یا بپندارید که خداوند بزرگ نخواستند شما هدایت شوید.

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافُوا بِأَسْنَائِهِمْ فُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (148) ﴾

﴿ کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی کردیم کسانی هم که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گوئید ﴾

(سورة الأنعام)

چگونه آیاتی که ظاهراً بر اجبار دلالت دارد را بفهمیم؟

اکنون شاید کسی از شما بپرسد: این آیا روشن و محکم و قطعی الدلاله است اما برخی از آیات نیازمند شرح و تفسیر است از جمله:



﴿ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ (13) ﴾

﴿ و اگر می خواستیم حتما به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم لیکن﴾

(سوره سجده)

گویا می‌پندارید که خداوند نخواستہ شما هدایت شوید:

﴿ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (13) ﴾

﴿ و اگر می خواستیم حتما به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم لیکن سخن من محق ق

گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند﴾

(سوره سجده)

این آیه نیاز به تفسیر دارد: یعنی ای بندگام  
شما ادعا می‌کنید من شما را مجبور به گناه یا  
شما را مجبور به اعمال زشت نموده ام اما  
شما در گمان و توهم هستید و اگر خواستم  
شما را مجبور کنم تنها شما را به راه راست  
مجبور می‌نمودم و اگر می‌خواستم اختیار را  
از شما می‌گرفتم یا تکلیف را از شما بر  
می‌داشتم و یا امانت را از دوستان بر



می‌داشتم و اگر خواستم ویژگی‌های اختیار را در شما ساقط می‌کردم. اگر می‌خواستیم شما را به چیزی اجبار کنیم تنها به راه راست اجبار می‌کردیم اما این اعمال زشت ناشی از اختیار و دستاوردهای شما است و برای آن مواخذه خواهید شد.

نکته‌ی دقیقی است: شما یک داروخانه دارید و نیازمند کارمند شیفیت بعد از ظهر هستید اما این کارمند باید دانش معینی در زمینه‌ی دارو داشته باشد و شما می‌خواهید او را بیازمایید. اکنون او در بازه‌ی امتحان است. چند نمونه دارو برایش روی میز می‌گذارید و به او می‌گویید: این جا داروهای ضد التهابی است. این جا داروهای مسکن است. اینجا داروهای تقویت کننده است. اکنون تخصص خودت را در زمینه‌ی دارو به من نشان بده. این مجموعه داروها را جدا کرده سر جای مخصوص خودش قرار بده. اکنون نوبت امتحان است. اگر داروی مسمومیت را بردارد و بخواهد در مکان داروهای تقویتی قرار دهد و شما از کار او جلوگیری کنید در حقیقت اختیار را از او گرفته اید و امتحان را لغو نموده اید. اکنون او در بازه‌ی امتحانی است و یکی از ویژگی‌های امتحان این است که وی مختار باشد و شما ساکت بمانید. این دارو را بر می‌دارد و در جای نامناسب قرار می‌دهد. اگر به

او بگویند: این را در این مکان بگذار امتحان را بیهوده ساخته اید و از ویژگی‌های تکلیف هم این است که شما دارای اختیار باشید.

﴿ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (13) ﴾  
﴿ و اگر می خواستیم حتماً به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم لیکن سخن من محق ق  
گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند ﴾

(سوره سجده)

اعمال شما ناشی از اختیار است و دستاورد خودتان است و نسبت به آن حسابرسی خواهید شد.

### آیات متشابه با وجود تعداد زیادش به آیات محکم با وجود اندک بودن، ارجاع داده می‌شود:

هر آیه ای که بویی از جبر داشته باشد، معنای بسیار ریزی خواهد داشت به این ترتیب که: ما یک قاعده‌ی اصولی داریم. شاید این درس قدری دشوار باشد. این درس شامل اندیشه‌های بسیار دقیق با دلایل تئوری است اما ما برای شرح و درک آن از خداوند یاری می‌جوییم. آیاتی بسیار روشن، واضح و محکم وجود دارد و در مقابل آیاتی نیز متشابه می‌باشد. قاعده‌ی اصولی این است: آیا متشابه با وجود تعداد بسیارش به آیات محکم ارجاع می‌شود گرچه تعداد آن کمتر باشد. اگر بگویند: گندم یک ماده‌ی بسیار حساس در زندگی انسان به شمار می‌رود. معنای «حساس» یک سخن متشابه به شمار می‌رود. فکر می‌کنید مانند بمب حساس است و منفجر خواهد شد یا به این دلیل حساس است که یک ماده‌ی اساسی در زندگی است و اگر نباشد انسان زنده نمی‌ماند. پس کلمه‌ی «حساس» کلمه‌ی متشابه است و دارای معانی بسیاری است. اگر گفتید: گندم یک ماده‌ی مهم و بسیار مفید در زندگی انسان است. این عبارت روشن است. اما من اکنون با یک عبارت متشابه برخورد کرده‌ام. گندم یک ماده‌ی حساس در زندگی است. و همین‌طور یک عبارت روشن و بسیار محکم و واضح دارم. چگونه پی به معنای عبارت متشابه ببرم: گندم ماده‌ی حساس در زندگی انسان است با عبارت دوم: گندم یک ماده‌ی بسیار مهم و اساسی در زندگی انسان به شمار می‌رود. و من عبارت متشابه را به عبارت محکم و روشن ارجاع می‌دهم. این روشن است.

آیات محکم:

﴿ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (29) ﴾

﴿ پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند ﴾

(سوره کهف)

﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (3) ﴾

﴿ ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس ﴾

(سوره انسان)

محکم:

﴿ وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (148) ﴾

﴿ و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می گرداند پس در کارهای نیک  
بر یکدیگر پیشی گیرید ﴾

(سوره بقره)

محکم:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا (148) ﴾

﴿ کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی  
آوردیم ﴾

(سوره انعام)

برخی آیات دارای رنگ و بوی جبر هستند:

﴿ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (93) ﴾

﴿ خدا هر که را بخواهد بیراه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند ﴾

(سوره نحل)

**گمراهی جزا گونه از سوی خداوند براساس گمراهی اختیاری بنده است:**

نکته‌ی زیبایی که در باره‌ی این آیات خواندم این بود که اگر این گمراهی به خواند عز وجل نسبت داده شود، گمراهی جزاگونه و مبنی گمراهی اختیاری بنده است و دلیل آن:

﴿ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (5) ﴾

﴿ پس چون [از حق] برگشتند خدا دل‌هایشان را برگردانید ﴾

(سوره صف)

وقتی با اختیار و اراده از راه خداوند منحرف شدند خداوند هم در عمل دل‌هایشان را گمراه نمود. برای روشن تر شدن موضوع: یک دانشجو حتی یک ساعت هم در دانشگاه نبوده و کتاب‌ها را نخریده و امتحان هم نداده است. اولین تذکر به او داده می‌شود اما او اهمیتی نمی‌دهد. دومین تذکر و او همچنان بی اهمیت است. تذکر سوم داده می‌شود ولی باز هم توجهی نمی‌کند. مدیریت آموزش

دانشگاه تصمیم به ابطال مدرک این شخص می‌گیرد. این تصمیم چنان که به نظر می‌رسد ابطال مدرک یعنی اخراج وی می‌باشد. زمانی که به رفتن به دانشگاه مداومت نکرد سر کلاس حاضر نشد، کتابی خرید و در امتحان شرکت نکرد، آیا این تصمیم نمودی از اختیار و اراده‌ی این دانشجو نیست:

﴿ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (5) ﴾

﴿ پس چون [از حق] برگشتند خدا دل‌هایشان را برگردانید ﴾

(سوره صف)

وقتی آنان گمراهی را از روی اراده انتخاب نمودند خداوند هم در عمل دل‌هایشان را گمراه ساخت و بنابراین وقتی این گمراهی به خداوند منسوب است:

﴿ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (93) ﴾

﴿ خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند ﴾

(سوره نحل)

وقتی به خدا نسبت داده می‌شود منظور گمراهی جزایی مبنی بر گمراهی ارادی است. دلیل آن هم بسیار قوی است:

﴿ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (5) ﴾

﴿ پس چون [از حق] برگشتند خدا دل‌هایشان را برگردانید ﴾

(سوره صف)

در زبان عربی قواعد بسیار دقیقی وجود دارد. این قواعد همان «فعل افعل، اغفل» است نه به این معنا که بی‌خبری را در میان آنان آفرید بلکه یعنی آنان را بی‌خبر و غافل یافت:

﴿ وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ (28) ﴾

﴿ و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن ﴾

(سوره کهف)

می‌گوییم: با آن مردم زیستم از آنان نترسیم، آنان را ترسو نیافتم. با مردم زیستم به آنان بخل نورزیدم، آنان را بخیل نیافتم.

﴿ وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ (28) ﴾

﴿ و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن ﴾

(سوره کهف)

یعنی: کسی که فقط او را غافل بباییم اگر این فعل گمراهی به خدا نسبت داده شود در این صورت این گمراهی، گمراهی جزایی مبنی بر گمراهی اختیاری بوده است.

### گمراهی حکمی:



یک نکته دیگر، شما به حمص می‌روید. این داستان بسیار قدیمی و پیش از نصب تابلوهای جاده است. به مکانی می‌رسید که یک دو راهی دارد: راهی به راست و راهی به چپ و در مقابل شما نیز یک شخص ایستاده است. به او می‌گویید: ببخشید کدام راه به حمص می‌رود؟ می‌گوید: راه سمت راست. به او می‌گویید: خداوند خیرت دهد. به شما می‌گوید:

صبر کن، پنج کیلومتر بعد یک بریدگی خطرناک است و پس از هفت کیلومتری جاده لغزنده و شیب تند وجود دارد و پس از فلان کیلومتر یک پل باریک است و در آن جا بازپرسی خیلی سختی انجام می‌دهند و اگر کالای قاچاق داری مراقب باش. او اطلاعات بسیار دقیقی به شما می‌دهد. شما خیلی بیشتر از او سپاسگزاری می‌کنید. اما اگر کسی دیگر به این دوراهی برسد و همان انسان در مقابل او قرار گیرد و به او بگوید: خداوند تو را خیر دهد راه حمص کجاست؟ او بگوید: سمت راست. و وی بگوید: دروغ می‌گویی! آیا این شخص اطلاعات دقیق با جزئیات را به او می‌دهد. به کلی هیچ اطلاعات و مشاوره ای به او نمی‌دهد. به طور کلی مشورت با او را نپذیرفتی، این جا گمراهی منفی وجود دارد. وقتی شما به طور کلی از دین فاصله گرفتید جزئیات دین به شما نمی‌رسد. گویی خداوند شما را گمراه می‌سازد به این معنا که او شما را از جزئیاتی که عامل خوشبختی و سلامتی تان بوده، دور کرده است و آن را به شما نبخشیده است و این یک معنای دیگر از گمراهی است. برادران گرامی، اگر فعل گمراهی به خداوند بزرگ نسبت داده می‌شود منظور گمراهی جزایی مبنی بر گمراهی ارادی است و ما یک نوع گمراهی حکمی هم داریم. وقتی شما دین را از اصل رد کردید تمام جزئیاتی که شاید شما را به حقیقت برساند، از شما گرفته می‌شود. پس از آنکه شما گفتید: دروغ می‌گویی. بنابراین او اطلاعات دقیقی با خود دارد و ممکن بود به شما سودی برساند اما شما مشورت با او را رد کردید و بطور کلی از علم وی استفاده نکردید و به همین دلیل از تمامی جزئیاتی که ممکن بود شما را نجات دهد خود را محروم ساختید. این گمراهی حکمی است.

نوعی دیگر از گمراهی وجود دارد، خداوند بزرگ بندگان را از شرک منحرف می‌کند:

﴿ قَالُوا أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّْا (37) ﴾

﴿ می‌گویند آنچه غیر از خدا می‌خواندید کجاست می‌گویند از [چشم] ما ناپدید شدند ﴾

(سوره اعراف)

وقتی به انسانی امیدوار می‌شوید و پروردگار قادر یکتا را فراموش می‌کنید. خداوند بزرگ آشکارا شما را از او نا امید می‌کند و یا او را از شما می‌گیرد و گمان شما به آن بنده به ناکامی منجر می‌شود. شما به یک انسان قوی و نزدیک به خود بسیار امیدوارید و خداوند بزرگ را فراموش کرده اید. خداوند بزرگ شما را بنا به مصلحت شما منحرف می‌کند یعنی به آن انسان الهام می‌کند که شما را رها کند و خودش را به راهی دیگر بزند. این نوعی گمراهی از جانب خداوند است. او را از شما و شما را از او دور می‌کند زیرا شما را دوست دارد. اصحاب بزرگوار الگوی انسانیت بوده اند. در جنگ حنین وقتی دیدند تعدادشان بسیار است که تا کنون این تعداد در جزیره گرد نیامده بودند با اطمینان گفتند: امروز به خاطر اندک بودن شکست نخواهیم خورد. بدون این که احساس کنند به تعداد انبوه خود اعتماد کردند و خداوند هم آنان را از بسیاری شان سودی نبخشید و بهره ای نبردند:

﴿ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ

مُذَبِّرِينَ﴾

﴿ در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید ﴾

(سوره توبه)

این نوعی دیگر از گمراهی است. این گمراهی به صلاح توحید است. وقتی یک طرف قدرتمند را بیابید به او تکیه می‌کنید و خداوند یگانه‌ی قدرتمند را از یاد می‌برید بنابراین خداوند به آن طرف قوی الهام می‌کند که شما را رها کند و به شما بی توجهی نماید تا نسبت به این شرک خفی شما را توییح فرماید. و این نیز نوعی از انواع گمراهی است یعنی گمراه ساختن از شرک و شریکان. به هر چیزی تکیه کنید و به آن اطمینان نمابید و خداوند را فراموش کنید، خداوند به آن الهام می‌کند که شما را رها کند.

دوستی صمیمی به شما می‌گوید: من در خدمت شما هستم. شما به او اطمینان می‌کنید و دچار مشکلی

می‌شوید. نزد او می‌روید و او به شما ترش رویی می‌کند و به شما نمی‌گوید: بفرماید بنشینید. موضوع چیست؟ من دچار مشکل شده‌ام. به شما می‌گویم: به من ربطی ندارد و این خارج از محدوده صلاحیت من است، عذرخواهم. شما شوکه می‌شوید. این گمراهی نوع دیگری برای حفظ توحید شماست.

در این درس ان شاء الله مشخص شد که انسان مختار است و اگر مجبور می‌بود پاداش و مجازات بی‌معنا می‌گشت.

«خداوند بندگانش را از روی اختیار امر نموده و به منظور هشدار آنان را نهی نموده و تکلیف آسان و نه دشوار به آنان داده است و در قبال فرمانبرداری اندک، بسیار به آنان بخشیده است و به خاطر ضعف نافرمانی نشده و به اجبار اطاعت نشده است.»

### موضوع علمی: آفرینش انسان:

اکنون به موضوع علمی می‌پردازیم.

#### 1 – شگفتی‌های آفرینش خداوند نشانه‌ای از علم اوست:

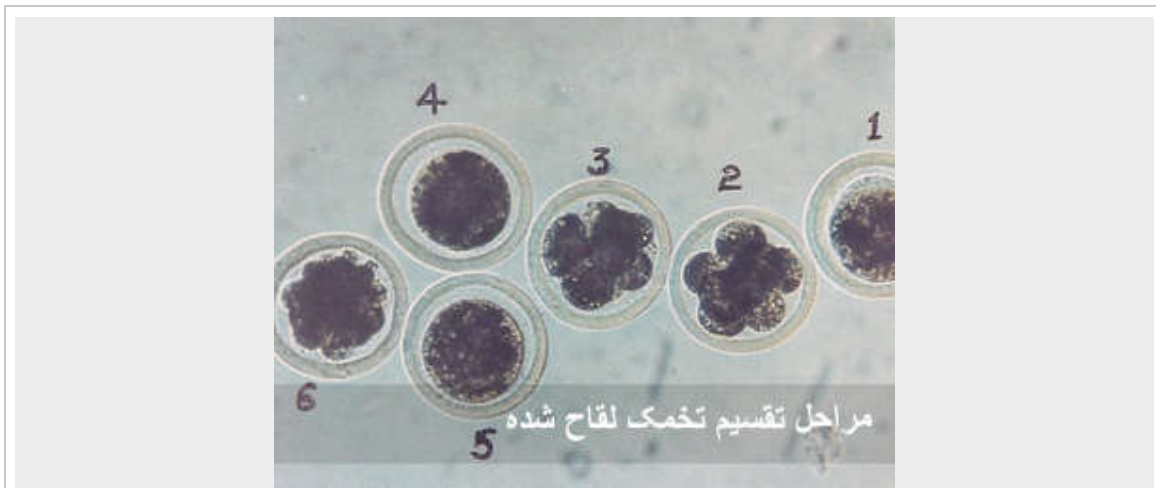
در اینجا یک سخن زیبا وجود دارد: هر چه شگفتی در هستی وجود دارد: کهکشان‌ها، ستاره‌های دنباله دار، ستارگان، زمین، کوه‌ها و بیابان‌ها، رودها، دریاچه‌ها، ماهی‌ها، پرندگان، گیاهان و انسان تمام این شگفتی‌ها، از آفرینش خداوند بزرگ نشانه‌ای از علم خداوند است. اکنون به جزئیات آفرینش انسان می‌پردازیم.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

﴿[که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم﴾

(سوره تین)

#### 2 – تخمک لقاح شده:



### مراحل تقسیم تخمک لقاح شده

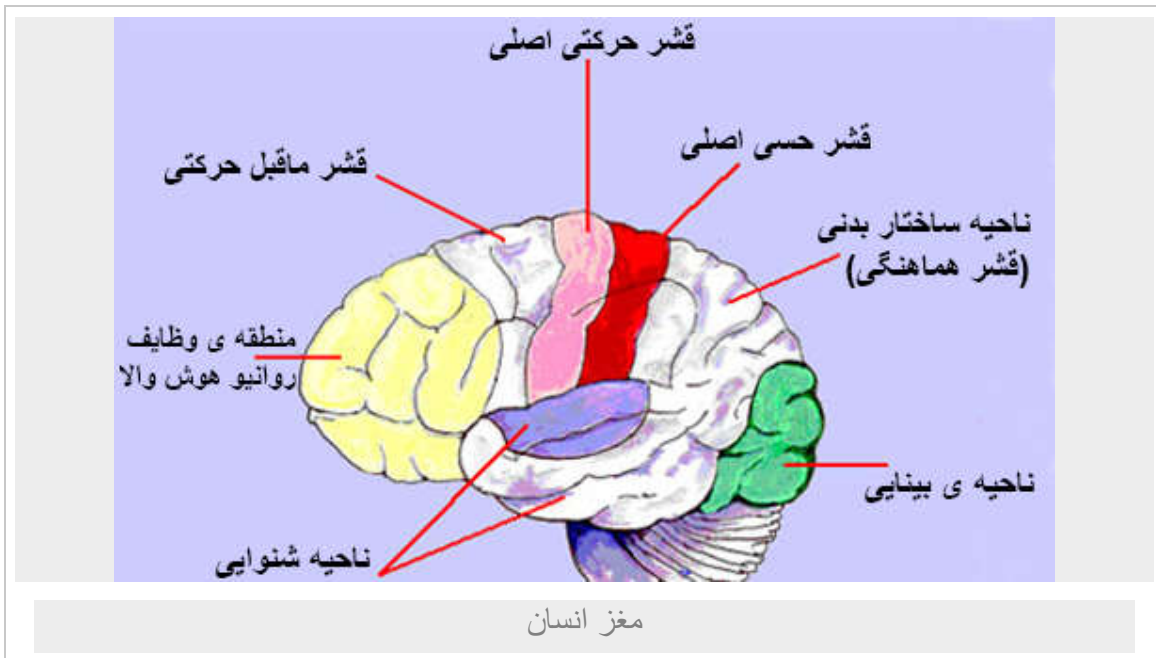
مقداری آب دهان بر روی انگشت خود بگذارید و دستتان را به نمک آغشته کنید بدون آنکه فشار وارد کنید تا جایی که امکان دارد آهسته این کار را بکنید و حال یک ذره بین را بیاورید خواهید دید که ذرات کوچکی از آن به دست شما چسبیده است. تخمکی که از سوی نطفه لقاح می‌شود به اندازه‌ی ذره‌ی نمکی است. این تخمک لقاح شده پس از مدتی یعنی پس از نه ماه تبدیل به نوزادی می‌شود.

### 3 – موی سر:



در سر انسان سیصد هزار مو وجود دارد و هر مویی یک رگ و شریان دارد و دارای عضله و عصب است و دارای یک غده‌ی چربی و یک غده‌ی رنگینه دارد. این چه آفرینشی است در که در سر انسان وجود دارد. سیصد هزار مو و هر مو یک رگ و یک شریان و عضله و عصب و غده‌ی چربی و رنگینه دارد.





در مغز انسان صد و چهل میلیارد سلول کمی خاکستری وجود دارد که تا سال دو هزار تقریباً وظیفه‌ی آن‌ها کشف نشده بود و در بالای این‌ها چهارده هزار میلیارد سلول پوستی وجود دارد، یادگیری، قضاوت، استنباط، نتیجه‌گیری، دیدن، شنیدن و سخن گفتن می‌باشد. سلول‌های سطحی و مغز پیچیده‌ترین چیزی است که در هستی وجود دارد درحالی که انسان از شناخت ذات خود ناتوان است و اینجا مکان حکم است:

﴿ لَنْسَفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ (15) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (16) ﴾

﴿ زنه‌ار اگر باز نایستد موی پیشانی [او] را سخت بگیریم (۱۵) [همان] موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را ﴾

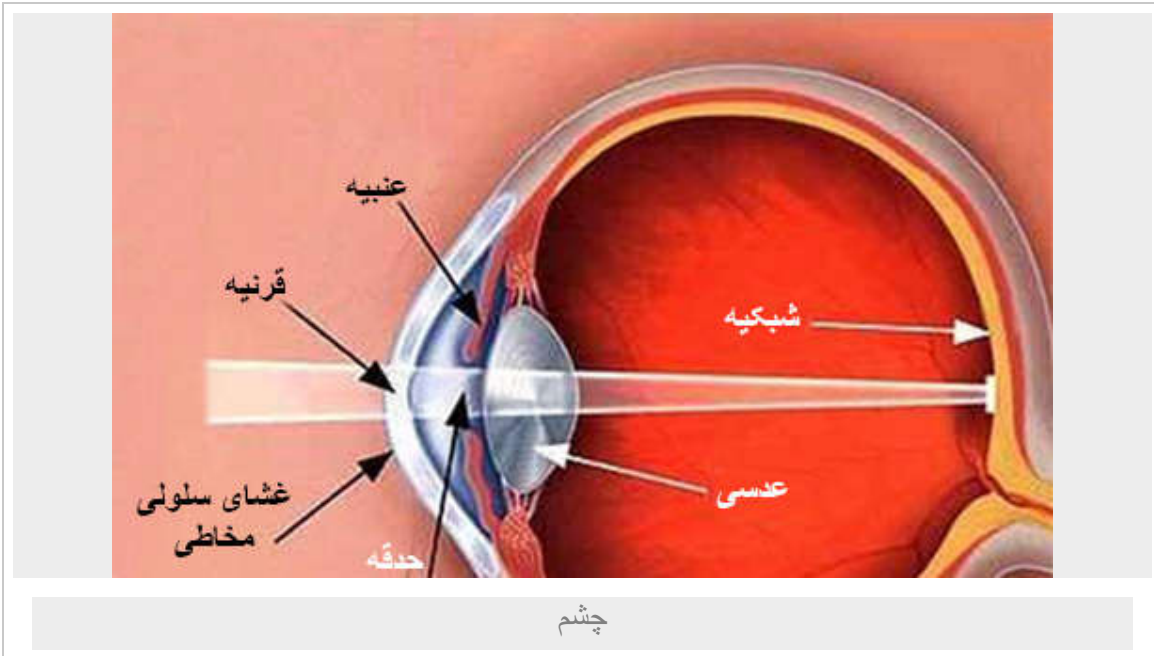
(سوره علق)

احکام در اینجا است و در جایی دیگر دیدن وجود دارد و در محلی دیگر شنوایی و در مکانی دیگر حافظه و یادگیری است که حجمی به اندازه‌ی عدس دارد و شصت میلیارد تصویر در آن وجود دارد. مغز وظایفی دارد که قابل درک نیست:

﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (35) ﴾

﴿ آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند ﴾

(سوره طور)



چشم قرنیه دارد. لایه ای نازک و مطلقاً شفاف است؛ شفاف است چون ویژگی‌های منحصر به خود دارد؛ چشم یک ویژگی منحصر بفردی دارد و آن این است که سلول‌های قرنیه با جایگزینی و نه از طریق مویرگ‌ها تغذیه می‌شوند و اگر قرار بود از مویرگ‌ها تغذیه کنند آن مویرگ‌ها را در کنار شبکیه می‌دیدیم و اما این لایه در چشم متمایز است که خداوند آن را برای دقت مشاهده شفاف قرار داده است:

﴿ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَعَنَا كُلَّ شَيْءٍ ﴾

﴿ صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است ﴾

(سوره مؤمنون)

در شبکیه‌ی چشم ده لایه وجود دارد و مجموع سلول‌های استوانه‌ای و مخروطی در شبکیه صد و سی میلیون می‌باشد یعنی مساحت شبکیه یک و یک سوم میلیمتر است. در هر میلیمتر صد میلیون دریافت کننده ی نوری وجود دارد و بزرگترین مکانیزم حرفه ای تصویربرداری است، در یک میلیمتر ده هزار دریافت کننده:

﴿ اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَيْنَيْنِ ﴾  
 ﴿ آیا دو چشمش نداده ایم ﴾

(سوره بلد)

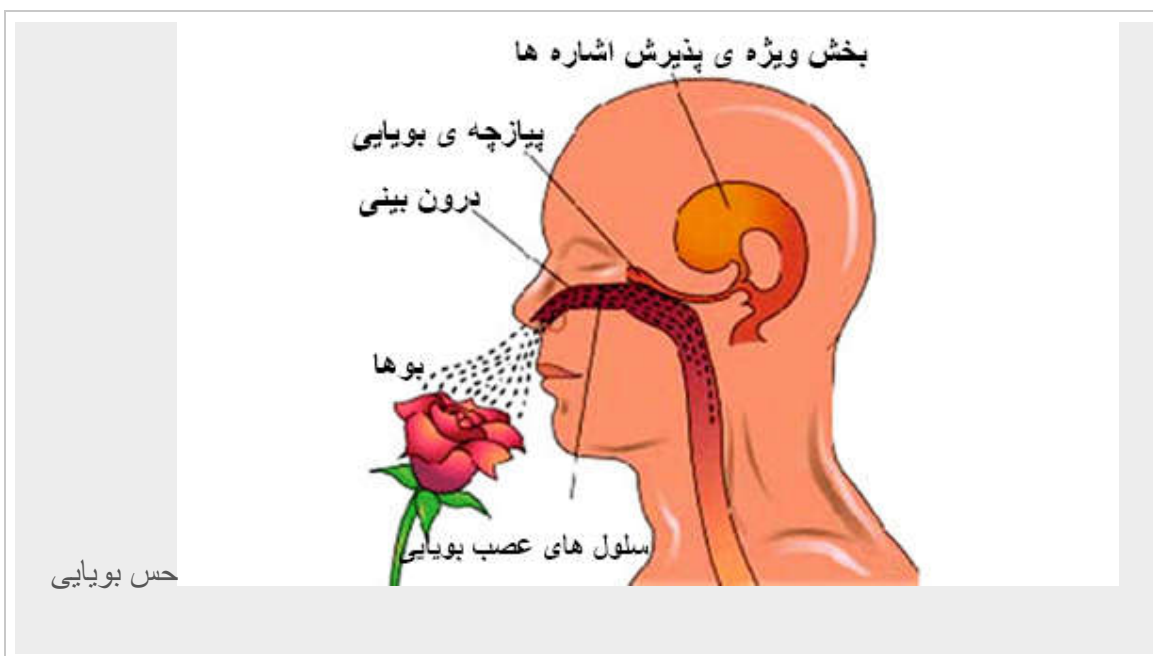
چشم انسان هشت میلیون رنگ را تشخیص می‌دهد و اگر هر رنگی در هشتصد درجه طبقه بندی شود چشم سالم می‌تواند حتی تفاوت دو درجه بندی رنگ‌ها را باز شناسد:

﴿ اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَيْنَيْنِ ﴾  
 ﴿ آیا دو چشمش نداده ایم ﴾

(سوره بلد)

پلک‌ها و جسم بلورین و آب چشم یخ نمی‌زند. چشم آبی ضد یخ دارد. در یک منطقه‌ی سردسیر در شمال زمین که سرزمین یخبندان می‌باشد درجه حرارت هفتاد درجه زیر صفر می‌رسد و اگر در چشم این ماده نباشد انسان دچار نابینایی می‌شود چراکه آب یخ می‌زند اما خداوند بزرگ در این آب ماده‌ی ضد یخ قرار داده است.

6 - حس بویایی:



عصب بویایی به بیست میلیون پایانه متصل است. و هر عصب فرعی خود به هفت مو متصل است و هر مو آغشته به یک ماده‌ی لزج است که با بو واکنش می‌دهد و بنابراین یک شکل هندسی شکل می‌گیرد. شکل هندسی رمزی برای رساندن بو به سمت مغز است و در آنجا به حافظه‌ی بویایی ارائه

داده می‌شود. در این جا ده هزار رمز وجود دارد. وقتی دو رمز با هم مطابقت دارند می‌گویید: آیا در این غذا نعناع است؟ بویایی چیز زیبایی است و چشایی و دیدن و شنیدن نیز زیبا است. سیستمی ساخته‌ی انسان وجود ندارد که در یک آن صدا را افزایش و کاهش دهد بلکه این امر تنها در پرده‌ی طبلی آفریده شده توسط خداوند وجود دارد. صدای بالا را کاهش و صدای پایین را افزایش می‌دهد و این سیستم در حقیقت نوعی سیستم کاهش و افزایش آنی صداست.

#### 7 - قلب:

قلب روزانه هشت متر مکعب خون را پمپاژ می‌کند. این چه پمپی است که نه خسته می‌شود و نه از کار می‌افتد و تا زمان مرگ پیوسته بی وقفه کار می‌کند.

**طیب را علمی رهبر و راهنما بود گر در اجل مردم تاخیری به جا بود**

**گر روز آن مردم به سر آید گاهی طیب ناتوان و دارو بی اثر یابی**

\*\*\*